

فصل نهم

تشکیل یک نرخ عمومی سود (نرخ متوسط سود)

تبدیل ارزش کالاها به قیمت های تولید

پنج محیط تولیدی مختلف را با سرمایه یکسان، نرخ اضافه ارزش واحد، ترکیب آلی متفاوت به شرح زیر در نظر گیریم.

ردیف	سرمایه ها	نرخ اضافه ارزش	میزان اضافه ارزش	ارزش محصول	نرخ سود
1	80c+20v	100%	20	120	20%
2	70c+30v	100%	30	130	30%
3	60c+40v	100%	40	140	40%
4	85c+15v	100%	15	115	15%
5	95c+5v	100%	5	105	5%

مبلغ کل سرمایه پیش ریز در این 5 حوزه 500، اضافه ارزش تولید شده 110، ارزش کل کالاهای تولید شده در این حوزه ها برابر با 610، ترکیب آلی 5 سرمایه 390c+110v یا به شکل ساده تر 78c+22v است. برای محاسبه نرخ سود، کل اضافه ارزش ها را بر کل سرمایه تقسیم کنیم، نتیجه اش $110/500=22\%$ خواهد بود. این بدان معنی است که به هر 100 واحد سرمایه 22 واحد سود تعلق می گیرد. کل محصول سالانه را هم بر 5 حوزه مجزای سرمایه گذاری ها تقسیم نمائیم. سهم هر حوزه 122 است.

فرض محاسبه بالا این است که در هر کدام حوزه ها، کل سرمایه ثابت اعم از استوار یا گردشی در تولید محصول جدید به مصرف رسیده اند. فرضی که واهی نیست اما عملاً مگر در موارد استثنا اتفاق هم نمی افتد. واقعیت آنست که بخش ثابت سرمایه اگر چه کلا وارد پروسه تولید می شود اما بخش مهمی از آن به محصول جدید منتقل نمی شود. همه سرمایه گردان مرکب از مواد خام و کمکی در هر دور واگرد به تمام و کمال وارد کالبد کالاهای جدید می شوند اما از جزء استوار فقط معادل سهم استهلاك است که جزء بیکره محصول جدید می گردد. با توجه به این مهم می توان جدول بالا را به شکل زیر تغییر داد.

سرمایه ها	نرخ اضافه ارزش	اضافه ارزش	نرخ سود	c مصرف شده	ارزش کالا	قیمت تمام شده
80c+20v	100%	20	20%	50	90	70
70c+30v	100%	30	30%	51	111	81
60c+40v	100%	40	40%	51	131	91
85c+15v	100%	15	15%	40	70	55
95c+5v	100%	5	5%	10	20	15
390c+110v جبه	-	110	-	-	-	-
78c+22v میانگین	-	22	22%	-	-	-

اگر کل اضافه ارزش ها را بر کل سرمایه 5 حوزه تقسیم کنیم به رقم 22% می رسیم که نرخ سود است و بالاتر در باره اش صحبت کردیم. این نرخ سود با نرخ سودهای مبدأ در حوزه های پنج گانه مجزا فرق دارد. در حوزه های مختلف با نرخ سودهای متفاوت مواجهیم اما این نرخ سودهای مختلف به یک نرخ سود عمومی یکسان تبدیل شده است.

سرمایه ها	اضافه ارزش	ارزش کالاها	قیمت تمام شده کالاها	قیمت کالاها	نرخ سود	تفاوت قیمت و ارزش
80c+20v	20	90	70	92	22%	+2
70c+30v	30	111	81	103	22%	-8
60c+40v	40	131	91	113	22%	-18
85c+15v	15	70	55	77	22%	+7
95c+5v	5	20	15	37	22%	+17

قیمت تمام شده کالاها حاصل جمع سرمایه ثابت و متغیری است که در تهیه آنها مصرف گردیده است. ارزش هر کالا نیز مرکب از همین قیمت تمام شده بعلاوه اضافه ارزش یا کار اضافی معینی است که کارگر انجام داده و در قبال آن هیچ ریالی دریافت نکرده است. اما نکته اساسی و حائز اهمیت در جدول بالا آن است که حوزه های پنج گانه و متمایز پیش ریز سرمایه هر کدام عین اضافه ارزش تولید شده در قلمرو خود یا کار اضافی پرداخت نشده کارگران مورد استثمار خود را کسب نکرده اند. سرمایه های اول، چهارم و پنجم به ترتیب 2 واحد، 7 واحد و 17 واحد، جمعا 26 واحد بیش از حصه واقعی خود اضافه ارزش به چنگ آورده اند، در حالی که سرمایه دوم 8 واحد و سوم 18 واحد ارزش اضافی باز هم جمعا 26 واحد را از دست داده اند. اضافه ارزش ها جا به جا شده و میان 5 حوزه مذکور به صورت برابر تقسیم گردیده است. کالاهائی بالاتر از ارزش خود فروش رفته اند، کالاهائی هم بالعکس ارزانتر از ارزش خود فروخته شده اند. هر صد واحد سرمایه مستقل از ترکیب آلی خود، مستقل از میزان سرمایه ثابت و متغیر مصرف شده در تولید کالاهایش 22 واحد ارزش اضافی به چنگ آورده است. به بیان دیگر هر 100 واحد سرمایه 22 واحد از 110 واحد اضافه ارزش کل را سهم خود کرده است. اگر این 22 را بر سرمایه هر حوزه یا 110 واحد را بر 500 واحد سرمایه تقسیم کنیم، به نرخ سود می رسیم که معادل 22% است.

قیمت تولیدی چیست؟

کالاها مگر در موارد نادر به ارزش واقعی خود فروخته نمی شوند. آنها مستقل از اینکه متعلق به کدام قلمرو با کدام ترکیب آلی سرمایه باشند با قیمتی همگون به فروش می رسند. این قیمت حاصل جمع بهای تمام شده کالا بعلاوه نرخ سود متوسط است و **قیمت تولیدی** نام دارد. سرمایه های پیش ریز شده در حوزه های گوناگون، ترکیب ارگانیک های مختلف دارند. جزء متغیر آنها یا شمار کارگرانی که استثمار می کنند متفاوت است. این سرمایه های متغیر یا نیروی کار زنده مختلف، حجم کار اضافی متفاوتی تحویل سرمایه دار می دهند. اما این کارهای اضافی نهایتاً به صورت مساوی میان صاحبان سرمایه 5 حوزه تقسیم می گردد. چگونه چنین می شود؟ و این جا به جایی، در کجا، زیر فشار کدام عامل یا عوامل انجام می پذیرد؟ پرسشی است که باید به آن پاسخ داد.

کالاهائی که تولید می شوند به صورت کالا – سرمایه وارد بازار می شوند. سرمایه داران تولید کننده برای فروش آنها باید با هم به رقابت پردازند. در فرایند رقابت برای فروش کالاها است که قیمت تولیدی ظهور می کند. قیمتی که جایگزین ارزش کالاهای مختلف می گردد و همه تولیدات بر پایه آن به فروش می رسند، در درون همین فرایند رقابت است که نرخ سودهای متمایز حوزه های مختلف نیز جای خود را به نرخ سودی واحد می سپارند. نرخ سود متوسط که بالاتر در باره اش گفتگو کردیم. قیمت تولیدی حاصل جمع نرخ سود عمومی و هزینه تولید کالاها است. سرمایه داران محیط های مختلف تولید با فروش کالاهای خویش ارزش – سرمایه هائی را که در تولید کالاهای مزبور صرف نموده اند بازیافت می کنند، اما عین اضافه ارزش یا سودی را که توسط کارگران مورد استثمارشان در همان محیط های معین، تولید

شده است، به دست نمی آورند. آنان سهمی از کل اضافه ارزش ها یا سودی را به چنگ می آرند که در مدت زمان معین، در کل جامعه، توسط کل سرمایه ها، در کل قلمروها، تولید شده است و به نسبت سرمایه ای که دارند نصیبشان گردیده است. - به نسبت کل سرمایه ای که پیش ریز کرده اند، کل سرمایه ثابت و متغیر، کل اجزاء استوار و گردش سرمایه و نه فقط جزئی از سرمایه که در تولید کالاهای جدید به مصرف رسیده است، آری به نسبت کل این سرمایه سود دریافت می کنند - سودی که بر پایه تقسیم برابر کل سودها میان کل سرمایه ها به هر واحد یا صد واحد سرمایه تعلق گرفته است. سرمایه داران در اینجا و در رابطه با سهم سود، به اعضای یک شرکت سهامی عام می مانند که سود سالانه شرکت به میزان سهام و حجم سرمایه، میان آنان تقسیم می شود.

وقتی یک سرمایه دار کالاهای خود را می فروشد به تناسب ارزش سرمایه ای که در تولید کالا صرف شده پول دریافت می کند اما به عنوان جزئی از سرمایه اجتماعی، به نسبت همه سرمایه ای که پیش ریز نموده است از کل سودهای تولید شده در جامعه سهم می برد. سودی که به قیمت تمام شده کالای او افزوده می شود، مستقل از محیط تولیدی خاص اوست. مثالی بیاوریم. سرمایه اجتماعی یک کشور مرکب از تمامی اشکال تولیدی، تجاری، بانکی، «خدماتی»!، مالی آن مجموعاً 5 تریلیون دلار است. 5 تریلیون دلار که در دهها عرصه گوناگون پیش ریز شده اند اما ما برای سهولت محاسبه کل آن را از لحاظ ترکیب آلی یا سایر مؤلفه های پروسه ارزش افزائی به 5 دسته متمایز تقسیم می کنیم. برای قرار گرفتن درست ارقام در در جدول نیز شاخص 1000 را ملاک می گیریم.

سرمایه ثابت	سرمایه متغیر	C مصرف شده	ارزش اضافی	بهای تمام شده	ارزش
800 000 000	150 000 000	500 000 000	300 000 000	650 000 000	950 000 000
750 000 000	250 000 000	420 000 000	500 000 000	670 000 000	1170 000 000
650 000 000	350 000 000	350 000 000	700 000 000	700 000 000	1400 000 000
900 000 000	100 000 000	150 000 000	200 000 000	250 000 000	450 000 000
950 000 000	50 000 000	120 000 000	100 000 000	170 000 000	270 000 000
4100 000 000	900 000 000	1540 000 000	1800 000 000	2440 000 000	4240 000 000
جمع					

در این جدول قیمت تولیدی حوزه ها با همان شاخص 1000 و به ترتیب یکم تا پنجم 1010 میلیون، 1030 میلیون، 1060 میلیون، 610 و بالاخره 530 میلیون دلار است. کل اضافه ارزش تولید شده در 5 گروه 1800 میلیون دلار، ارزش کل محصولات تولید شده 4240 میلیون دلار و نرخ سود عمومی کل سرمایه اجتماعی 36% است. این نرخ سود و لاجرم میزان سودی که نصیب سرمایه های مختلف می شود، همان گونه که مشاهده می کنیم مستقل از شرائط محیط های تولیدی متمایز می باشد. روند عینی ماجرا چنین است که هر سرمایه دار یا به بیان دقیق تر هر جزء سرمایه اجتماعی بهای تمام شده محصولات تولیدی خود را منطبق بر اقلامی که هزینه کرده است دریافت می دارد، اما سودی که به چنگ می آرد ربط مستقیمی با اضافه ارزش های ناشی از استثمار مستقیم کارگران قلمرو خود ندارد. سرمایه دار یا جزء سرمایه تحت مالکیت وی حجمی از کل سود تولید شده توسط کل پرتاریا را دریافت می کند حاصل تقسیم کل اضافه ارزش ها بر کل سرمایه اجتماعی اعم از صنعتی، تجاری، بانکی، مالی، استوار، گردش ثابت یا متغیر است. او به نسبت سرمایه اش سهمی از این سود کل را تصاحب می نماید. در این میان اگر رقم فروش کل سرمایه اجتماعی مرکب از کل قیمت های تمام شده کالاها بعلاوه کل اضافه ارزش ها یا سودها را در یک طرف و کل ارزش محصولات را طرف دیگر قرار دهیم و مقایسه کنیم مسلماً میزان آن ها را برابر خواهیم یافت. هر دو به طور واقعی، با رجوع به شاخص 1000 معادل 4 تریلیون و 240 میلیارد دلار هستند. (تذکر: درمورد سودهای انحصاری بعداً بحث می کنیم)

نرخ سودهای قلمروهای مجزای انباشت از آن روی با هم متفاوت است که حجم اضافه ارزشهای تولید شده در قلمروها با توجه به ترکیب آلی سرمایه ها و نسبت جزء متغیر در مقابل جزء ثابت آنها با هم متفاوت می باشد. کاملاً مسلم است که سود متوسط سرمایه اجتماعی یا نرخ سود عمومی بر حسب بزرگی یا کوچکی سرمایه متغیری که در محیط های مختلف پیش ریز می شوند می تواند بزرگ تر یا کوچکتر باشد. چهار سرمایه 1 - 2 - 3 و 4 را در نظر بیاوریم که میزان هر کدام آنها 100 و نرخ اضافه ارزش همه آنها نیز 100% باشد. در مقابل این سرمایه ها (1 تا 4) به ترتیب 25-40-15 و 10 واحد سرمایه متغیر وجود دارد. در این صورت به هر صد واحد سرمایه، با همان ترتیب 1 تا 4، مقادیر 25-40-15 و 10 اضافه ارزش یا سود تعلق می گیرد. مجموع سودها 90 و نرخ سود چهار سرمایه 22،5% می شود. حال تصور کنیم که مقدار سرمایه ها 200 - 300 - 1000 - 4000 گردد. طبیعی است که سودها نیز 50 - 120 - 150 - 400، مجموعاً 720 خواهد بود که اگر به کل سرمایه یعنی 5500 تقسیم کنیم، با نرخ سود عمومی بالاتر از 13% رو به رو می گردیم. به این ترتیب نرخ سود عمومی سرمایه اجتماعی صرفاً میانگینی از نرخ سودهای مختلف مربوط به قلمروهای گوناگون نیست، بلکه وزن نسبی این نرخ سودهای جداگانه در تشکیل آن نقش بارز و تعیین کننده دارند. مؤلفه ای که به نوبه خود متأثر از ترکیب آلی و مقدار سرمایه ای است که در هر یک از محیط های ویژه تولید پیش ریز شده است. بر این اساس، نرخ سود عمومی از دو عامل مهم زیر تأثیر می پذیرد.

1 - ترکیب آلی سرمایه های موجود در محیط های مختلف و نرخ سودهای متفاوت این حوزه ها
 2 - توزیع کل سرمایه اجتماعی میان قلمروهای گوناگون، مقدار نسبی سرمایه پیش ریز در هر یک از عرصه ها و نرخ ویژه سودی که در هر عرصه پدید می آید.

در کتابهای اول و دوم سر و کار ما فقط با ارزش بود، اما اکنون جزئی از این ارزش، لباس قیمت تمام شده تن کرده است. شکل دگرگون شده ای از آن هم شناسنامه قیمت تولیدی گرفته است. هر قدر کمیت وسائل تولیدی که توسط نیروی کاری معین در برهه زمانی معین به حرکت در می آید بزرگتر باشد، ترکیب آلی سرمایه افزونتر است. اگر برای کل سرمایه اجتماعی، میانگینی از ترکیب ارگانیک در نظر بگیریم، آنگاه می توانیم کل سرمایه را با رجوع به این میانگین در سه دسته متمایز: سرمایه های دارای ترکیب آلی میانه، ترکیب آلی برتر و ترکیب آلی پست تر تقسیم کنیم. به نمودار زیر نظر اندازیم.

- 1 - 80 ثابت + 20 متغیر + 20 ارزش اضافی - نرخ سود 20% - قیمت محصول 120 - ارزش 120
- 2 - 90 ثابت + 10 متغیر + 10 ارزش اضافی - نرخ سود 20% - قیمت محصول 120 - ارزش 110
- 3 - 70 ثابت + 30 متغیر + 30 ارزش اضافی - نرخ سود 20% - قیمت محصول 120 - ارزش 130

سرمایه 1 دارای ترکیب متوسط، 2 دارای ترکیب برتر و 3 دارای ترکیب پست تر است. ارزش کالاهایی که به وسیله سرمایه 2 تولید شده کمتر از قیمت تولید و ارزش کالاهای تولید شده توسط سرمایه 3 بالاتر از قیمت تولیدی آن است. در این میان سرمایه 1 که از ترکیب آلی متوسط برخوردار است ارزش و قیمت تولیدی محصولاتش برابر است. یک نکته را به خاطر داشته باشیم اینکه نه تنها تفاوت در ترکیب فنی، بلکه هر میزان تغییر در ارزش عناصر سرمایه ثابت می تواند نسبت میان سرمایه ثابت و متغیر یا همان ترکیب ارگانیک سرمایه را تغییر دهد و آن را از میانگین عمومی منحرف سازد. وقتی از قیمت تمام شده کالا صحبت می کنیم بر اساس تمامی بحث های پیشین حاصل جمع سرمایه ثابت و متغیر مصرف شده در تولید آن را مطرح نظر داریم. چیزی که با قیمت تولیدی تفاوت بارز دارد، در این رابطه باید توجه داشت که سرمایه دار این گونه نمی اندیشد، او قیمت تولیدی را همان قیمت تمام شده تلقی می کند و در پیش ریز سرمایه با همین استنباط وارد محاسبه می سازد. در همین راستا قیمت تمام شده کالای جدیدی که قیمت تولیدی کالای

دیگر در آن وارد شده است می تواند بالاتر یا پایین تر آن بخش ارزشی باشد که توسط ارزش وسائل تولید وارد شده در آن محاسبه گردیده است. در همه این حالات یک چیز روشن است. اینکه قیمت تمام شده کالاها همواره از ارزش آنها کمتر است. این حکم در عین حال متضمن این معنی است که قیمت تمام شده همواره کمتر از قیمت تولیدی می باشد. زمانی که کل سرمایه اجتماعی را در نظر بگیریم **قیمت تمام شده** کل کالاهای تولید شده از ارزش و قیمت تولیدی آنها کوچکتر است. اما ارزش و قیمت تولیدی بر هم منطبق هستند. قیمت تمام شده یک کالای معین فقط مربوط به مقدار کار پرداخت شده متبلور در آن است، در حالی که ارزش، مرکب از کار پرداخت شده و نشده است. با توضیحات بالا وقت آنست که فرمول قیمت تولیدی کالا $(p+k)$ یا قیمت تمام شده بعلاوه سود را به گونه ای دقیق تر، به صورت $(kp'+k)$ یا قیمت تمام شده بعلاوه نرخ سود در آوریم. اگر k (قیمت تمام شده) 300 و p' (نرخ سود) 15% باشد آنگاه قیمت تولید 345 خواهد بود. قیمت تولید در هر حوزه تولید جداگانه تحت تأثیر عوامل مختلف می تواند به شرح زیر دچار تغییر شود.

- 1 - ارزش کالاها ثابت باشد اما نرخ عمومی سود زیر فشار تأثیرات ناشی از حوزه های دیگر دستخوش تغییر شود.
- 2 - نرخ عمومی سود بدون تغییر باقی ماند اما ارزش کالاها به دلیل تغییر ترکیب فنی درون حوزه تولید یا تغییر ارزش کالاهایی که عناصر تشکیل دهنده سرمایه ثابت در محیط تولیدی مورد نظر هستند، بالا یا پایین رود.
- 3 - در صورتی که هر دو حالت فوق به طور توأمان اتفاق افتند.

هر دگرگونی واقعی در نرخ سود عمومی تا جایی که به قلمروهای مختلف تولید برمی گردد، نتیجه تدریجی نوساناتی است که در درازمدت انجام گرفته و گسترش می یابد. تغییر در قیمت های تولیدی این حوزه های مجزا طی دوره های کوتاه اساساً ناشی از تغییر واقعی ارزش کالاها است. در مورد کل سرمایه اجتماعی مادام که درجه بهره کشی یا نرخ استثمار و حجم اضافه ارزش ها ثابت ماند، نرخ سود تنها به شرطی افت یا خیز می گیرد که تغییر در مقادیر ارزشی سرمایه های ثابت، متغیر یا هر دوتای آنها با تغییر در **C** همراه شود. در تمامی این موارد تغییر نرخ سود مستلزم تغییر در ارزش کالاهایی است که به عنوان عناصر تشکیل دهنده سرمایه ثابت، متغیر یا هر دو، وارد پروسه تولید محصول می گردند. نرخ سود در صورت ثابت ماندن ارزش کالاها با تغییر در نرخ استثمار می تواند دستخوش تغییر شود. در غیر این حالت، با فرض ثابت ماندن شدت استثمار، برای آن که نرخ سود بالا یا پایین رود باید تغییراتی در ترکیب فنی روند کار رخ داده باشد. به بیان دیگر حجم نیروی کار مورد استثمار در قیاس به مقدار سرمایه ثابت تغییر کرده باشد. تغییراتی فنی که علی العموم با تغییرات ارزشی نیز همراه است و گواه تغییر در ترکیب ارگانیک سرمایه است. قبلاً به کرات تصریح کرده ایم که اضافه ارزش و سود یکی هستند. اما نرخ سود و ارزش اضافی کاملاً با هم فرق دارند. نرخ اضافه ارزش می تواند ثابت ماند در حالی که نرخ سود تغییر پیدا کند. نرخ سود خارج قسمت اضافه ارزش به کل سرمایه است و اقتصاد سیاسی همین محاسبه را مستمسکی برای انبوه فریبکاری ها در باره منشأ اضافه ارزش کرده است. القاء نموده است که گویا سرچشمه اضافه ارزش کل سرمایه است!! جعل و فریبی که نیازمند توضیح نیست.

با تشکیل نرخ سود عمومی، انطباق سود یا اضافه ارزش تولید شده در هر قلمرو تولیدی مجزا، با اضافه ارزش یا سودی که در پروسه فروش کالاها نصیب سرمایه دار می گردد، به یک احتمال یا تصادف نادر تبدیل می گردد. از این تاریخ به بعد نه فقط نرخهای سود و اضافه ارزش، که مقادیر آنها نیز با آنچه در قلمرو معین تولید شده است تفاوت بارز خواهد داشت. در همین راستا اینک حجم اضافه ارزشی که در هر محیط خاص تولید، با شدت و نرخ معینی از استثمار تولید می شود، برای کل طبقه سرمایه دار، از خود سرمایه دار مالک مستقیم کارخانه بسیار مهم تر و حساسیت برانگیزتر است. دلیل این حساسیت به اندازه کافی روشن است. هر مقدار اضافه ارزش تولیدی بیشتر یا کمتر در هر حوزه، بر

روی پروسه نرخ سود عمومی سرمایه‌ها اثر می‌گذارد و سهم سود همه آحاد سرمایه‌داران را متأثر می‌سازد. کمیت اضافه ارزش تولیدی در هر کارخانه، هر قلمرو صنعتی، یا سرمایه اجتماعی هر کشور برای سرمایه‌داران صاحب آنها فقط تا جایی اهمیت دارد که بتواند بر روی کل پویه تشکیل نرخ سود عمومی اثر بگذارد. این روند یا این اثرگذاری البته پشت سر و دور از چشم تک سرمایه‌داران اتفاق می‌افتد، برای آنها واجد اهمیت هم نیست زیرا آنچه چشمان آنان را خیره می‌سازد صرفاً مقدار سودی است که به دنبال همه این فعل و انفعالات نصیبشان می‌گردد.

روند بالا باز هم به نوبه خود منشأ و ماهیت واقعی سود را رازآمیزتر می‌کند. شکلی از پنهانکاری که دیگر فقط چشم سرمایه‌دار شیفته انکار منشأ اضافه ارزش را برای دیدن منشأ کور نمی‌کند، بلکه کارگر را نیز از رؤیت سرچشمه باز می‌دارد. با مبدل شدن ارزش به قیمت تولیدی زادگاه اصلی ارزش از نظر پنهان می‌گردد. دقیق‌تر بگوئیم، زمانی که اضافه ارزش تبدیل به سود شد، یک قسمت از ارزش کالا که تشکیل دهنده سود است در برابر جزء دیگرش که قیمت تمام شده است قرار گرفت. همین تقابل، ارزش را از دیده‌ها پنهان ساخت. سرمایه‌دار خود را در مقابل کل کاری که برای تولید کالا صرف شده است از جمله کار پرداخت نشده درون کالاها ندید، بلکه فقط در برابر کار زنده یا مرده‌ای یافت که به شکل وسائل تولید پرداخت شده است. بر همین اساس سود را چیزی جدا از ارزش واقعی کالا یا ارزش مرکب از قیمت تمام شده، کار پرداخت شده و کار پرداخت نشده، به حساب آورد. حال با جایگزینی ارزش توسط قیمت تولیدی، توهم یا وارونه‌بینی مذکور تثبیت می‌گردد و تبدیل به یک تحجر می‌شود، زیرا سود افزوده به قیمت تمام شده در قلمرو معین، عین اضافه ارزش تولید شده در آن قلمرو نیست، بلکه سهمی از کل اضافه ارزش‌ها است که به سرمایه‌پیش‌ریز در اینجا تعلق یافته است. تمامی قوانینی که در بخش نخست در مورد ترقی و تنزل سود تشریح گردید دارای معنای دوگانه زیر هستند.

1 - همه اینها قوانین نرخ سود عمومی هستند. قوانینی که عوامل افزایش و کاهش نرخ سود را توضیح می‌دهند. مرور آنها شاید این تصور را پیش‌آورد که نرخ سود باید هر روز دچار تغییر گردد. اما این استنباط کاملاً بی‌پایه است. به کل سرمایه اجتماعی یک کشور یا سرمایه جهانی نظر دوزیم. این سرمایه‌ها با تمامی عظمتی که دارند در محیط‌های تولیدی بسیار مختلف و متنوع در حال ارزش افزائی هستند. ترکیب آلی آنها در این قلمروهای بسیار کثیر، تا حد زیادی متفاوت است. قیمت کالاهای مورد استفاده آنها با هم فرق دارد، شدت استثماری درون آنها بالا و پائین است، نرخ سودهای خاص آنها از هم متمایز است. کل این‌ها مستمراً در حال نوسان و تغییرند. همه این نوسانات بر همدیگر تأثیر می‌نهند، همدیگر را تقویت یا خنثی می‌سازند. پروسه تشکیل نرخ سود عمومی زیر مهمیز کل این تغییرات و نوسان‌ها است. آنچه در اینجا جریان دارد برآیند مشترک تلاطمات و جا به جایی‌ها و افت و خیزها در کل حوزه‌ها در مقیاس سرمایه اجتماعی یا جهانی است. بر همین اساس تصور تغییرات ناگهانی نرخ سود عمومی تصویری نادرست و تعمیم آنچه در مورد یک قلمرو تولیدی یا یک بنگاه سرمایه‌داری واقعیت دارد به کل این روند سراسری از همه لحاظ غیرواقعی است.

2 - در هر محیط تولید میدان‌فعالیتی وجود دارد که امکان می‌دهد نرخ سود خاص آن محیط در دوره کم یا بیش درازی نوسان کند و به دنبال این نوسانات سرانجام به درجه‌ای از تثبیت رسد که بتواند بر روی نرخ سود عمومی اثر بگذارد. در همین راستا شرائطی احراز کند که اهمیت آن بیش از یک مؤسسه مجزا و محلی باشد. ترکیب سرمایه صنعتی هر چه باشد خواه سه چهارم کار مرده و یک چهارم کار زنده یا بالعکس، در صورت یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش، به سود برابری دست خواهد یافت. سرمایه‌دار با همه محدودنگری و تاریک‌اندیشی که دارد، این را می‌فهمد که سهم سود او فقط از کار انجام یافته در چهاردیواری مؤسسه‌اش ناشی نمی‌گردد. با این وجود تشخیص اینکه کدام بخش سود در کجا تولید شده مسلماً برای او کار بسیار دشواری است. ماجرا بسیار بغرنج‌تر می‌شود زمانی که می‌بیند برای دستیابی

به سود یا ارزش اضافی هر چه نجومی تر باید بخش عظیم تری سرمایه ثابت را توسط نیروی کار هر چه کمتری راه اندازد. او خویش را مجاز می سازد تا از خود یا دیگران سؤال کند: اگر سرچشمه کل اضافه ارزش ها کار زنده یا جزء متغیر سرمایه است پس چرا برای سود انبوه تر باید جزء ثابت سرمایه را هر چه بیشتر و بخش متغیرش را به طور نسبی هر چه کمتر کرد؟! پاسخش درست پرسش در وسایع شعور سرمایه داران نیست، زیرا شعور او با انکار کامل سرچشمه واقعی اضافه ارزش به هم جوش خورده و قفل شده است. آنچه واقعی است آنست که اضافه ارزش های حاصل استثمار توده کارگر به حکم قوانین نرخ سود میان سرمایه ها و سرمایه داران مختلف تقسیم می شود. یک چیز روشن است. منشأ کل سودها کارپرداخت نشده کارگران است.

هر گاه در محیط تولیدی معین، بخشی از قیمت تمام شده که نماینده ارزش سرمایه ثابت است ترقی یا تنزل کند به همان شکل بزرگ یا کوچک شده خود وارد روند تولید می گردد. اگر کارگران شاغل بدون تغییر تعداد، کار کمتر یا زیادتری انجام دهند، جزئی از قیمت تمام شده که معرف ارزش سرمایه متغیر است می تواند بدون تغییر ماند و وارد قیمت محصول شود، اما به هر واحد کالاها کار پرداخت شده و نشده زیادت یا کمتری می افتد، وقتی چنین شود در این جزء از قیمت کالا تغییری بروز می کند. حال اگر در نتیجه این تغییرات ارزشی، قیمت تمام شده یک واحد کالا تغییر نماید نرخ سود می تواند دچار تغییر نشود. اگر درجه بارآوری کار بالا یا پائین رود هم مشابه همین حالت رخ می دهد. مثالی بیاوریم. 100 لیتر استرلینگ دستمزد هفتگی 100 کارگر است. کارگران در هر هفته 200 واحد کالا تولید می کنند. در این صورت سرمایه متغیر موجود در هر واحد کالا 100/200 برابر با 10 شیلینگ می شود. حال بارآوری کار دوبرابر می گردد. کارگران به جای 200 واحد 400 قطعه کالا تولید می نمایند. سرمایه متغیر در هر قطعه فقط 5 شیلینگ خواهد شد. عکس ماجرا را هم در نظر آریم. بارآوری کار نصف می شود و 100 کارگر فقط 100 قطعه کالا تولید می کنند. سرمایه متغیر متبلور در هر قطعه 20 شیلینگ می گردد. در این حالت ها آنچه سرمایه دار یا اقتصاددان بورژوا می بیند تغییرات مربوط به کار پرداخت شده مترکم در کالاها است و آنچه آنان قادر به دیدنش نیستند چگونگی همین تغییرات در مورد کار پرداخت نشده درون کالاها است. چرا و به چه دلیل؟ جواب روشن است. او سود متوسطی را دریافت می کند که بخشی از آن کار پرداخت نشده محیط های تولیدی دیگر است.

فصل دهم

همتراز شدن نرخ متوسط سود از راه رقابت

قیمت های بازار – ارزش های بازار - سود اضافی

در برخی از قلمروهای تولید، سرمایه پیش ریز شده دارای حد متوسطی از ترکیب آلی است. در این بخش از سرمایه اجتماعی یا سرمایه جهانی ارزش کل کالاها با قیمت تولیدی آن ها انطباق کامل یا تقریبی دارد. رقابت سرمایه اجتماعی را به نحوی میان محیط های مختلف توزیع می کند که قیمت های تولید هر کدام این محیط ها با قیمت تولیدی قلمرو دارای ترکیب آلی میانی همتراز شود. به بیان دیگر مبین $k+kp'$ یا قیمت تمام شده بعلاوه حاصلضرب آن در نرخ سود عمومی گردد. نرخ سود عمومی در همه حوزه های تولید به صورت واحد حکمفرما می شود و با نرخ سود قلمروهای دارای ترکیب آلی متوسط سرمایه همسطح است. چند نکته را به خاطر آریم. کل اضافه ارزشهای تولید شده با کل سودها یکی است. حاصل جمع کل ارزش ها و کل قیمت های تولیدی نیز یکی است. حوزه های گوناگون تولید با ترکیب

ارگانیک مختلف سرمایه، در پروسه رقابت به سطحی از قیمت تولیدی دست می یابند که با قیمت تولیدی کالاهای حوزه دارای ترکیب آلی متوسط تطابق دارند. در این بخش سرمایه اجتماعی (بخش دارای ترکیب آلی میانی) همان گونه که گفته شد کل اضافه ارزشها برابر کل سودها و کل ارزشها مساوی کل قیمت‌های تولیدی است. سرمایه های پیش ریز شده در بخش های دیگر با هر ترکیبی که دارند زیر فشار رقابت، به تطبیق با سرمایه های این بخش گرایش می یابند. در همین راستا کل سرمایه ها مستقل از اینکه در حوزه های خاص پیش ریز، چه حجم اضافه ارزش تولید کرده اند، به سوی تحقق سود میانگین یا نرخ سود عمومی رانده می شوند. سود میانگین یا نرخ متوسط سود چیزی سواى خارج قسمت کل اضافه ارزش ها بر کل سرمایه ها نیست. به همین دلیل نیز سود میانگین با سود آن بخش از سرمایه اجتماعی که دارای حد متوسط ترکیب آلی است تطابق دارد. پرسش دشوار آن است که این همترازی چگونه صورت می گیرد یا نرخ عمومی سود چگونه تشکیل می شود؟

ابتدا چنین فرض کنیم که تمامی کالاهای تولید شده در قلمروهای گوناگون مطابق ارزش واقعی خود به فروش روند. این بدان معنی است که کل کالاها با توجه به ارزش یا کار اجتماعا لازم نهفته در خود با همدیگر مبادله شوند. در این صورت چه اتفاق می افتد؟ پاسخ روشن است، در هر قلمرو نرخ سود ویژه ای حاکم می شود. توجه کنیم که فروش کالاها به ارزش واقعی خودشان، با فروش آن ها، به قیمتی که متناسب با مقادیر مساوی پیش ریز خود، سهمی از کل اضافه ارزش ها را دریافت کنند، دو چیز کاملا متفاوت است. برای آنکه سرمایه های دارای جزء متغیر نابرابر مقادیر نامساوی اضافه ارزش به چنگ آرند باید شدت استثمار نیزوی کار یا نرخ اضافه ارزش حوزه کارشان یکسان باشد. شرط این امر رقابت میان کارگران و مهاجرت مداوم آنان میان حوزه های متنوع کار و تولید است. این را نیز تصریح کنیم که نرخ سود عمومی مثل همه قوانین اقتصادی حالت گرایشی دارد، این پدیده گرایشی عملا پیش شرط شیوه تولید سرمایه داری است. پیش شرطی تقریبی که هر چه سرمایه داری بیشتر تکامل یابد، هر چه از بقایای شکل‌های تولیدی پیشین عمیق تر فاصله گیرد، این تقریب دقیق تر می گردد. اساس مشکل اینجاست که کالاها نه فقط در شکل کالا بلکه به صورت محصول سرمایه مبادله می شوند. سرمایه هائی که هرکدام به نسبت مقدارشان از کل اضافه ارزش ها سهم می خواهند و قیمت کل کالاهای تولید شده توسط سرمایه معین در زمان معین باید حصول این سهم اضافه ارزش را تضمین نماید. قیمت کل کالاها نیز حاصل جمع قیمت کالاهای منفردی است که محصول سرمایه را تشکیل می دهند.

در وهله نخست فرض کنیم که کارگران خود صاحب وسائل تولید هستند و فقط کالاهای خود را با هم مبادله می کنند. به عبارت دیگر کالاها محصول سرمایه نیستند، ارزش وسائل تولید و مواد اولیه در شعبات مختلف بر حسب ماهیت فنی کارشان متفاوت است. کالای معینی در یک ساعت و کالای دیگری در یک روز تولید می شود و لاجرم مقدار وسائل تولید مورد استفاده توسط حجم معین کار هم متفاوت می باشد. این کارگران به لحاظ شدت کار مثل هم کار می کنند. همه اینها را کنار هم قرار دهیم، دو کارگر با این شرائط و داده ها برای خود کار می کنند. هر دو با کار خویش و محصول روزانه ای که تولید می کنند، اولاً - هزینه تولید یا قیمت تمام شده وسائل تولید را جایگزین می نمایند. ثانیاً - هر دو به میزان یکسان ارزش جدید آفریده اند و این شامل دو بخش دستمزد و «اضافه ارزش» می شود. عبارت «اضافه ارزش» در اینجا به معنای کار یا ارزش آفریده بیش از نیاز کارگران است که به خود آنان تعلق دارد. اگر این ماجرا را در سرمایه داری و در سیطره قوانین این شیوه تولید بررسی کنیم باید بگوئیم هر دو کارگر همان مزد و سود را به دست آورده اند که با ارزش محصول یک روزانه کار مثلا 10 ساعته برابر است. اما اولاً - ارزش کالاهای آنها متفاوت است. به طور مثال کالای کارگر اولی در قیاس با دومی جزء ارزشی بیشتری از وسائل تولید همراه دارد یا تمایزات دیگر که می توان کل آنها را با هم جمع نموده و گفت: کالای اولی نسبت به دومی کار زنده بیشتری جذب کرده است و

بر همین مبنا تولیدش نیازمند روزانه کار طولانی تری است. نتیجه اینکه کالاهای تولید شده به وسیله کارگر اول و دوم به لحاظ ارزش متفاوت هستند. نرخ سودهایشان نیز متفاوت خواهد بود، زیرا نرخ سود حاصل تقسیم اضافه ارزش به کل وسائل تولید یا کل سرمایه است. در این میان اضافه ارزش تولید شده توسط دو کارگر برابر می باشد. دقت در همه این نکات، خاطرنشان می سازد که مبادله کالاها بر اساس قیمت تولیدی نیازمند سطحی از تکامل سرمایه داری است که فراتر از فاز داد و ستد بر پایه ارزش کالاها است. این نیز بدیهی است که قانون ارزش حاکم بر حرکت کالاها است. هر جا که زمان کار اجتماعا لازم بالا رود در صورت ثابت ماندن شرایط دیگر، قیمتها ترقی می کند. نکته مسلم دیگر صرفنظر از حاکمیت قانون ارزش بر قیمت ها و تغییرات آنها، ارزش کالاها نه تنها از نظر تئوریک بلکه از لحاظ تاریخی مقدم بر قیمت تولیدی بوده است. فروش کالاها بر اساس ارزش آنها یا کار اجتماعا لازم نهفته در آنها به وضعیتی تعلق دارد که کارگر یا در واقع مولد مستقل مالک وسائل تولید خویش است. شرائطی که در جهان کهن وجود داشت. در مورد جهان معاصر نیز مادام که چنین مولدین یا پیشه ورانی وجود داشته باشند می تواند صادق باشد. این حکم با اساس تحلیل ما از اقتصاد کالائی نیز مطابقت دارد، در جای خود توضیح داده ایم که رشد تولید کالائی از مبادله میان همبودها و نه از داد و ستد متعارف درون آن ها شروع گردیده است. پروسه ای که در دوران برده داری و سرواژه هر چه بیشتر تکامل می یابد. برای آنکه قیمت های رایج مبنای مبادله کالاها با ارزش کالاها انطباق داشته باشد لازم است که:

- 1 - داد و ستد محصولات از صورت کاملا تصادفی خارج شده باشد.
 - 2 - تا جایی که از مبادله کالائی مستقیم حرف می زنیم، کالاها از هر دو سو به میزان احتیاجات متقابل تولید شده باشند.
 - 3 - هیچ انحصار طبیعی یا مصنوعی باعث فروش کالاها به بالاتر یا پائین تر از ارزش واقعی خود نگردد.
- آنچه بدیهی است آنست که فرض فروش کالاهای تولید شده در قلمروهای مختلف به ارزش های خود صرفا به این معنی است که ارزش کالاها مرکز جاذبه ای است که قیمت ها بر دور آن می چرخند و ترقی و تنزل خود را بر پایه آن هموار می سازند. بعلاوه باید همواره میان ارزش بازار و ارزش انفرادی کالاها که توسط مولدین مختلف تولید شده است فرق نهاد. ارزش انفرادی کالاها می تواند پائین تر یا بالاتر از ارزش بازار آنها باشد. به بیان دیگر برای تولید آنها زمانی کمتر یا بیشتر از آنچه ارزش بازار مبین آنست صرف شده باشد. ارزش بازار را می توان از یک سو ارزش متوسط کالاهائی دانست که در محیط واحدی تولید شده اند و از سوی دیگر به مثابه قیمت انفرادی کالاهائی دید که تحت شرائط متوسط یک محیط، تولید شده اند. تنها با پیدایش شرائط خاص است که کالاهای تولید شده در بهترین یا بدترین شرائط زمام تعیین قیمت بازار را در دست می گیرند. سه حالت قابل تصور است.
- اول:** عرضه کالاهای دارای ارزش متوسط یا کالاهای دارای ارزش میانگین مابین دو قطب مقابل، تقاضای عادی بازار را پاسخ گوید. در چنین وضعی ارزش این کالاهاست که قیمت بازار را رقم می زند. در این صورت کالاهای دارای ارزش انفرادی پائین تر، سودی بالاتر از اضافه ارزش های نهفته در خود حصول خواهند کرد. عکس ماجرا در مورد کالاهای با ارزش بالاتر صدق می کند. این کالاها قادر به تحقق بخشی از اضافه ارزش متراکم در خود نمی گردند.
- دوم:** تقاضا بیشتر از میزان معمول یا عرضه پائین تر از این میزان باشد. در این حالت کالاهای تولید شده در بدترین شرائط و دارای ارزشی بالاتر از ارزش میانگین، شاخص قیمت ها را تعیین می کنند. کالاهای تولید شده در دو بخش دیگر، بخش حائز ارزش میانگین و بخش دارای ارزش انفرادی پائین تر، سودی بیشتر از اضافه ارزش های نهفته در خود کسب می کنند. برخی می گویند کالاهای تولید شده در بدترین شرائط فروش می روند زیرا نیاز جامعه اند. سخنی که هیچ چیز را روشن نمی کند. اینکه کالاها نیاز جامعه باشند با اینکه شاخص قیمتها شوند، دو چیز متفاوت است. در اینجا بحث فقط بر سر مورد نیاز بودن نیست. سخن از تقاضای بیشتر از حد معمول یا عرضه کمتر از این حد است.

سود: عرضه بالاتر از سطح معمول یا تقاضا پائین تر از این سطح باشد. در این صورت کالاهای تولید شده در بهترین و ارزان ترین شرایط هستند که قیمت بازار را رقم می زنند. این کالاها می توانند فقط با ارزش متراکم در خود فروخته شوند، در حالی که کالاهای تولید شده در هر دو بخش دیگر مقادیر زیادی از اضافه ارزشهای خود را از دست می دهند. مستقل از اینکه قیمت ها چگونه تشکیل شده باشند می توانیم بر نتیجه گیری های زیر تأکید کنیم.

1- کم یا زیاد شدن زمان کاری که برای تولید کالاها لازم است موجب ترقی یا تنزل قیمت ها می شود. این بدان معنی است که قانون ارزش همه جا بر پویه تعیین قیمت ها حکمفرما است.

2 - سود متوسط که مرتبط با قیمت های میانگین است همواره به طور تقریبی برابر با کمیت اضافه ارزشی است که به سرمایه ای مشخص به عنوان جزء تقسیم پذیری از کل سرمایه اجتماعی تعلق می گیرد. اینکه نرخ سود عمومی بالاتر یا پائین تر از این میزان به چشم آید، سرمایه داران آن را مثلا 10 یا 15% اعلام کنند یا موارد مشابه تا وقتی که مردها عادی است و در توازن میان ارزش لازم و اضافی تغییری رخ نداده است، حائز اهمیت نخواهند بود. مسأله مهم آنست که ارزش کل کالاها تعیین کننده اضافه ارزش کل است و اضافه ارزش کل، سطح سود متوسط یا نرخ سود عمومی را به مثابه قانون حاکم نوسانات تنظیم می کند. **نیروی انتظام دهنده قیمت های تولید همه جا قانون ارزش است.**

کاری که رقابت در بدو امر در درون **یک محیط** انجام می دهد، برقراری یک ارزش بازار و قیمت بازار یکسان، متمایز از ارزشهای انفرادی مختلف کالاها است، اما رقابت میان سرمایه ها در **محیط های گوناگون** موجب پیدایش قیمت تولید، تشکیل نرخ سود متوسط یا حاکم شدن نرخ سود عمومی می گردد. مورد اخیر نیازمند درجه بالاتری از انکشاف شیوه تولید سرمایه داری است. برای آنکه کالاهای یک محیط واحد از یک جنس و با کمیت تقریباً همانند بتوانند به ارزش خود فروخته شوند دو شرط ضروری است.

اولا - ارزش های متفاوت انفرادی شکل ارزش اجتماعی واحد به خود گیرند و به صورت ارزش بازار همتراز شوند. امری که در گرو رقابت تولید کنندگان کالاهای مزبور و وجود بازاری است که رقابت در آن جریان یابد. تطابق کامل و بدون انحراف قیمت بازار کالاهای نظیر، اما تولید شده در شرایط انفرادی مختلف، با ارزش بازار آنها، نیازمند فشار نیرومند فروشندگان مختلف بر همدیگر است، به گونه ای که توده کالاهای سرازیر به بازار پاسخگوی نیازمندیهای اجتماعی باشد و با توان موجود در جامعه برای پرداخت ارزش بازار کالاها تطبیق نماید. اگر حجم محصولات از این میزان تجاوز کند، کالاها پائین تر از ارزش بازارشان فروخته می شوند. اگر کمتر از این میزان عرضه شوند، بالعکس بالاتر از ارزش بازار فروش خواهند رفت. اگر ارزش بازار تغییر کند شرایط فروش **جمع** کالاها هم دچار تغییر خواهد شد. با تنزل ارزش بازار، تقاضا وسعت می گیرد، عکس آن نیز صادق است. همه اینها گویای این واقعیت هستند که اگر در یک سو عرضه و تقاضا قیمت بازار را تعیین می کنند، در سوی دیگر ارزش بازار است که نسبت میان عرضه و تقاضا را تنظیم می نماید.

بالاتر از عبارت «نیازمندی های اجتماعی» سخن رفت. نیاز اجتماعی یا آنچه اساس تقاضا را تنظیم می کند، موضوعی است که به مناسبات طبقات مختلف باهم و وضعیت اقتصادی هرکدام آنها مربوط است. بر همین مبنی به رابطه میان کل اضافه ارزش و دستمزد و نیز رابطه میان حصة های مختلف اضافه ارزش یعنی سود - بهره - بهره زمین، مالیات ها و غیره بستگی دارد. به این ترتیب هیچ چیز را نمی توان با مجرد رابطه بین عرضه و تقاضا توضیح داد مگر آنکه از پیش تمامی مبانی و پایه های این رابطه را روشن نموده باشیم. استقرار ارزش بازار، در عمل یا در بازار واقعی به وسیله رقابت جاری میان فروشندگان کالاها محقق می گردد، مشروط به اینکه تقاضا مکفی و قادر به جذب تمامی توده کالاهای تولید شده باشد.

ثانیا - وقتی از ارزش مصرف کالا صحبت می کنیم، معنایش فقط آن نیست که کالای مذکور نیازی از نیازمندی های جامعه را رفع می کند. این تعریف تا آنجا اعتبار دارد که پای کالای جداگانه در میان است. به محض اینکه کل محصول یک رشته تولید در یک سو و نیازمندی اجتماعی در سوی دیگر مقابل هم قرار می گیرند دیگر جنبه کمی نیازمندی ها است که نقش اساسی پیدا می کند. باید این جنبه کمی را کاوید. در واکاوی پیشین از ارزش بازار، مفروضات ما آن بود که حجم کالاهای تولید شده یکسان باقی می ماند و آنچه تغییر می یابد فقط رابطه عناصر تشکیل دهنده کالاهای تولید شده در شرایط متفاوت است. حال باید روی این فرض متمرکز شویم که کل توده کالای موجود مطابق میزان معمول عرضه است. اگر تقاضا برای این مقدار کالا عادی بماند، مستقل از اینکه کدام حالت از سه حالت تشریح شده بالا حاکم باشد، کل کالاها بر پایه ارزش بازار خود فروش خواهند رفت. در اینجا دیگر توده کالا فقط یک نیاز را پاسخ نمی گوید، این نیاز را در گستره اجتماعی آن مرتفع می سازد. اگر کمیت عرضه بزرگتر یا کوچکتر از تقاضا باشد قیمت بازار نسبت به ارزش بازار دچار انحراف می گردد. وقتی کمیت کالاها خیلی کم باشد محصولات تولید شده تحت شرایط بدتر ارزش بازار را تعیین می کنند. زمانی که مقدار عرضه خیلی بالاتر باشد کالاهای مربوط به شرایط برتر تعیین کننده ارزش بازار خواهند شد. در باره تعاریف مربوط به عرضه و تقاضا شاهد وجود دشواری هائی هستیم که مرور آن ها نیازمند توضیح بیشتر است.

ابتدا به «عرضه» نگاه کنیم. توده کالاهائی که عرضه را تشکیل می دهند، **اولا-** ارزشهای مصرفی برای رفع نیازمندیهای انسانی نیستند بلکه ارزشهای مصرفی بازارند که به میزان مشخصی وجود دارند. **دوم -** دارای ارزش بازار معینی هستند که مضروبی از ارزش بازار آن کالا است. **سوم -** بین میزان کمی کالاهای موجود در بازار و ارزش بازار آنها هیچ پیوندی وجود ندارد. برخی از آنها ارزش کم و برخی زیاد دارند. در هر قلمرو جداگانه، برای تولید حجم معینی از یک جنس کالا کمیت مشخصی از زمان کار اجتماعی مصرف می گردد. این نسبت در محیط های مختلف متفاوت است و هیچ پیوند درونی با سودمندی یا ماهیت ویژه ارزش مصرف آنها ندارد. اگر جامعه برای رفع نیازهای، تولید نوع معینی کالا را لازم بیند باید در مقابل آن پرداخت کند. به این صورت که جزئی از زمان کار خود را به تولید آن اختصاص دهد، جزئی از زمان کار را هم برای خرید آن منظور دارد. آن بخش از جامعه که در سیطره تقسیم کار، موظف شده است کار خود را صرف تولید یک جنس کند، باید معادل آن را در کار اجتماعی دیگران که در اجناسی دیگر متبلور است و پاسخگوی نیازمند بیهای او است، پیدا نماید. اما میان کمیت کل کار اجتماعی که در تولید یک نوع کالا به کار می رود و خواست جامعه برای آن حجم کالا هیچ پیوند لازم و واجبی وجود ندارد. چنانچه این کالاها بیش از نیاز جامعه باشد، معرف کمیت نازلتری از کار اجتماعی متبلور در آنها و گواه تلف شدن بخشی از این کار اجتماعی خواهد بود. در همین راستا کالاهای مزبور به قیمتی پائین تر فروش خواهند رفت یا اساسا بدون مشتری خواهند ماند. اگر حجم کالاها کمتر از نیاز جامعه باشد، عکس آن رخ خواهد داد.

به رویه دیگر ماجرا، به «تقاضا» نظر اندازیم. کالاها به مثابه وسائل تولید، وسائل زندگی و بعضا برای هر دو منظور خریداری می گردند. در وهله نخست فرض را بر این گذاریم که از جانب تقاضا، حجم معینی نیازمندی های اجتماعی و از سوی عرضه، مقادیر معینی تولید اجتماعی وجود دارد که با هم تطبیق نسبی دارند. به طور مثال صنعت نساجی برای بازتولید سالانه خود متقاضی یک حجم پنبه است و سرمایه داران پنبه کار نیز این حجم را عرضه کرده اند. اما این رشته صنعتی در تدارک گسترش خود نیز هست پس حجم تقاضا در پروسه افزایش است. همین موضوع در مورد وسائل زیست نیز صدق می کند، کارگران برای بازتولید نیروی کار خود، دست کم به اندازه سابق مایحتاج معیشتی می خواهند اما هم کارگران و هم طبقات دیگر با توجه به افزایش سالانه جمعیت کمیت افزون تری از وسائل زندگی نیاز دارند. همه

این واقعیتها می گویند که تعیین کمی مقدار تقاضا امری بسیار دشوار و آکنده از مجهولات است. از تمامی مؤلفه های ابهام آور بالا که بگذریم اگر وسائل زیست ارزان تر شود کارگران بیشتر خرید می کنند و دامنه نیازها توسعه می یابد، اگر قیمت پنبه کاهش یابد، تقاضای سرمایه داران بالا می رود و سرمایه ا بیشتری در صنعت پنبه پیش ریز می گردد. میان کالاهائی که در بازار معرف نیازمندی یا تقاضا هستند و احتیاج واقعی اجتماعی، اختلاف عمیق وجود دارد. اختلافی که در مورد کالاهای متفاوت به نوبه خود بسیار مختلف است. هیچ چیز آسان تر از درک نابرابریهای میان عرضه و تقاضا و نتیجه ناشی از آن یا انحراف قیمت های بازار از ارزشهای بازار نیست. دشواری واقعی روشن ساختن این مسأله مهم است که مقصود از آنچه انطباق یابی عرضه و تقاضا نام گرفته است، چه می باشد؟ چنین چیزی اساسا واقعی است؟؟ اگر نه اساسا ماجرا چیست؟

تقاضا و عرضه وقتی با هم منطبق می شوند که توده کالاهای رشته معینی از تولید مطابق با ارزش بازار خود، نه بالاتر و نه پائین تر، به فروش روند. اگر عرضه و تقاضا تطابق پیدا کنند، تأثیر آنها خنثی می گردد و بر همین اساس کالاها به ارزش خود فروخته می شوند. واقعیت این است که این دو هیچ گاه و در هیچ شرائط واقعی بر هم منطبق نمی شوند، اگر چنین تطابقی رخ دهد صرفا یک تصادف است. در این شکی نیست اما این همه ماجرا نمی باشد. با اینکه عرضه و تقاضا در هیچ حالت جداگانه مشخص بر هم منطبق نمی گردند اما نابرابریهای آنها چنان در پی هم می آید که در یک دوره کم یا بیش طولانی مستمرا یکدیگر را می پوشانند. نوعی انطباق یابی یا هم پوشانی که فقط از میانگین نوسانات گذشته و حرکت دائمی تضاد آنها نشأت می گیرد. اگر معدل انحرافات قیمت بازار از ارزش بازار را در نظر بگیریم مشاهده می کنیم که قیمت ها یکدیگر را جبران می کنند اما انحراف قیمت ها از ارزش ها به صورت اضافه و منها، به هم در می شوند، در همین راستا قیمت ها و ارزش ها نوعی تطابق پیدا می کنند. رابطه میان عرضه و تقاضا از یک سو انحرافات قیمتهای بازار از ارزش های بازار را تعیین می نماید و از سوی دیگر حذف این انحرافات یا خنثی کردن تأثیرات متقابل عرضه و تقاضا بر هم را پی می گیرد. به طور مثال اگر تقاضا و متعاقب آن قیمت بازار تنزل یابد، چه بسا بخشی از سرمایه ها بیرون کشیده شود و عرضه روند افت پیماید. همزمان امکان دارد کشف اختراعات جدید بارآوری کار را افزون و زمان آن را کوتاه سازد. این بار ارزش بازار تنزل می کند و با قیمت بازار هم سطح می شود. عکس ماجرا نیز صادق است. اینکه تقاضا ترقی نماید، قیمت بازار بر ارزش بازار فزونی گیرد. سرمایه زیادی وارد پروسه تولید شود، تولید بالا رود، قیمت بازار از ارزش بازار کمتر گردد، احتمالات دیگری هم وجود دارد، مثلا قیمت ترقی کند و تقاضا را عقب راند. در برخی رشته ها ارزش بازار برای دوره ای بالا رود و لازم آید که قسمتی از محصولات مورد تقاضا تحت شرائط بدتری تولید شود.

اگر قیمت بازار به عرضه و تقاضا وابسته است، عرضه و تقاضا نیز به قیمت بازار و نهایتا ارزش بازار وابستگی دارند. تقاضا جهت خلاف قیمت حرکت می کند، وقتی دومی تنزل می یابد اولی بالا می رود. عکس آن نیز صادق است. در مورد عرضه نیز چنین است. قیمت های وسائل تولید وارد قیمت کالاهای تولید شده و در حال عرضه می گردند. این قیمت ها از این طریق برای تقاضا و متقابلا برای خود عرضه تعیین کننده می شوند. رابطه میان عرضه و تقاضا حتی در شرائطی که هیچ تغییری در میزان آن ها صورت ننگرفته باشد، باز هم می تواند تحت تأثیر ارزش بازار کالاها دچار تغییر گردد. ارزش بازار هر چه باشد، برای به دست آوردن آن باید تقاضا و عرضه با هم برابر گردند. رابطه عرضه و تقاضا بیانگر ارزش بازار نمی باشد. کاملا بالعکس، این ارزش بازار است که نوسانات عرضه و تقاضا را توضیح می دهد. برای آنکه کالائی به ارزش بازار خود یعنی به نسبت کار اجتماعا لازمی که در آن متبلور است فروش رود باید مجموع کمیت کار اجتماعی که مبدل به توده کالاها شده است، با کمیت نیازمندی های اجتماعی نسبت به این کالاها

تطبیق نماید. رقابت و نوسانات قیمت های بازار که با نوسانات عرضه و تقاضا تطابق دارند، در راستای تأمین این توازن ایفای نقش می کنند.

هدف تولید سرمایه داری این نیست که در ازارء مقادیری ارزش پیش ریز شده به صورت کالا، مقدار ارزشی برابری در شکل پول یا کالا به دست آید!! کاملاً بالعکس سخن بر سر آنست که سرمایه پیش ریخته، به نسبت بزرگی خود، همان مقدار سودی را به چنگ آرد که سرمایه هم مقدار دیگر، در هر رشته تولیدی نصیب خود می سازد. در اینجا نازل ترین انتظار آن است که کالاها به قیمت تولیدی فروش روند و در پویه فروش سودی معادل سود متوسط تحویل دهند. سرمایه خود را به مثابه یک نیروی اجتماعی می شناسد. نیروئی که در آن سرمایه دار به نسبت سرمایه خود از کل سودها سهم می برد. بر این نکته باید تأکید مؤکد نمود که تولید سرمایه داری نسبت به ارزش مصرف مشخصاً و نسبت به ویژگی کالاها کلاً بی تفاوت است. یگانه دغدغه سرمایه تولید اضافه ارزش یعنی تصاحب کار پرداخت نشده یا کار بدون هیچ اجرت کارگران است. در همین راستا، بنمایه لایتغیر کار مزدوری است که نسبت به خصلت ویژه کار بی تفاوت باشد. کار مادام که مزدی است تا بی سرمایه است و بنا به اراده سرمایه از یک محیط سراغ محیط دیگر می رود. برای سرمایه همه محیط های تولید به شرط سود یکسان، خوب و بی تفاوت هستند. مشکل این است که سرمایه های مختلف در درون قلمروهای گوناگون با ترکیب ارگانیک های مختلف نرخ سودهای متفاوت پدید می آرند. بر همین اساس هر حوزه که دارای نرخ سود بالاتر باشد، سرمایه ها به سوی آن پرواز می کنند. عکس آن، وقتی است که نرخ سود قلمرو پائین باشد، همه سرمایه های آنجا راه فرار پیش می گیرند. همین نقل و انتقال ناشی از شیفتگی آزمندانه به سود، موجب، رقابت، تقسیم کل سرمایه اجتماعی در حوزه های مختلف، تنظیم رابطه عرضه و تقاضا، تشکیل نرخ سود عمومی، تبدیل ارزش به قیمت تولیدی می گردد. همترازی پیوسته نابرابریهای دائم یا طی فرایند بالا در شرائط زیر سرپی تر انجام می گیرد. **اول:** هر قدر سرمایه تحرک بیشتری داشته و آسان تر از محیطی به محیط دیگر منتقل شود.

دوم: هر چه انتقال نیروی کار از یک حوزه به حوزه دیگر ساده تر و با سرعت افزون تر اتفاق افتد. نکته اول در گرو آزادی کامل بازرگانی در جامعه، جلوگیری از پیدایش هر گونه انحصار سوای انحصارهای طبیعی، حذف تمامی انحصارات فرار رسته از شیوه تولید سرمایه داری، وجود سیستم اعتباری نیرومندی که توده سرمایه های آزاد جامعه را در مقابل سرمایه داران منفرد متمرکز کند و بالاخره استیلای شیوه تولید سرمایه داری بر تمامی قلمروهای تولید است. نکته دوم مستلزم لغو کلیه قوانین سد راه نقل مکان کارگران از محیطی به محیطی دیگر یا از منطقه ای به منطقه غیر، تحویل شدن کار به کار ساده در تمامی قلمروها، از بین رفتن پیشداوریهای حرفه ای در مورد کارگران و بالاخره تبعیت کارگر از شیوه تولید سرمایه داری است.

از آنچه گفته شد این نتیجه کاملاً محرز به دست می آید که: هر تک سرمایه دار همسان کل سرمایه داران یک محیط تولیدی خاص، در استثمار مجموع طبقه کارگر به وسیله سرمایه کل و در درجه بهره کشی آن شرکت دارد. این شرکت فقط از لحاظ همداستانی کل طبقه نیست بلکه مستقیماً جنبه اقتصادی دارد. زیرا با مفروض دیدن تمامی شرائط دیگر از جمله ارزش سرمایه پیش ریخته کل، آنگاه نرخ متوسط سود به درجه بهره کشی از طبقه کارگر به وسیله کل سرمایه بستگی خواهد داشت. علاقه ویژه یک سرمایه دار یا سرمایه های یک محیط تولیدی معین، در مورد استثمار توده کارگر تحت بهره کشی مستقیم خود به این محدود است که بتواند از راه اضافه کار استثنائی، تنزل دستمزد به زیر حد متوسط، بارآوری استثنائی کار، آری به کمک همه این ها به یک سود غیرعادی بالاتر از سود متوسط دست یابد، سوای این، سرمایه داری که در محیط فعالیت خود هیچ سرمایه متغیری ندارد یعنی هیچ کارگری را استثمار نمی کند. (فرض همراه با اغراق اما واقعی) به همان اندازه در استثمار کارگران به وسیله سرمایه علاقه مند و سهیم است و

همان گونه سود خود را از کار پرداخت نشده طبقه کارگر تصاحب می کند که سرمایه دار یک قلمرو تولیدی که فقط

سرمایه متغیر پیش ریز کرده و کل سرمایه اش را در دستمزد نهاده است. (باز هم فرض مبالغه آمیز ولی واقعی)

هر محیط ویژه سرمایه و هر تک سرمایه دار نسبت به بارآوری کار اجتماعی مورد استثمار کل سرمایه به همان اندازه حساس و علاقه مند است که در مورد حوزه معین پیش ریز سرمایه خود مشتاق و شیفته است. زیرا حجم ارزش های تولید شده توسط کل کارگران است که سرنوشت متوسط سود یا نرخ عمومی سود را مشخص می سازد، سهم مصرفی صاحبان سرمایه نیز تابع حجم این اضافه ارزش ها است. با معلوم بودن حجم سرمایه ثابت و متغیر پیش ریز شده، سهم هر جزء سرمایه نیز تعیین می گردد. در اینجا با دقتی ریاضی لمس و درک می کنیم که چرا سرمایه داران در همان حال که در میدان رقابت برای یافتن حصه بیشتر سود، کفتاروار به جان هم می افتند، در برابر مجموع طبقه کارگر یک اتحاد آهنین فراماسیونری تشکیل می دهند. پیش تر به کرات توضیح داده ایم که فروش با قیمت تولید، متضمن دستیابی به سود متوسط است.

فصل یازدهم

تأثیر نوسان های عمومی دستمزد بر قیمت های تولید

از این فرض آغاز کنیم که ترکیب متوسط سرمایه اجتماعی $80c+20v+20m$ ، نرخ سود 20% و نرخ اضافه ارزش 100% است. اما یک افزایش 20 درصدی در دستمزدها رخ می دهد. سرمایه ای که با مزد 20 به حرکت در می آمد اکنون باید دستمزد 25 را پردازد. بر همین اساس فرمول پیشین ما به شکل $80c+25v+15m$ تغییر می یابد. ارزش جدید تولید شده همچنان 40 باقی مانده است (15+25). اما نرخ اضافه ارزش به 60% و نرخ سود به کمی بیشتر از 14% تنزل نموده اند. می دانیم که قیمت تولید کالاهای حاصل ارزش افزائی سرمایه های دارای شرائط میانگین با ارزش آنها برابر است. پس در اینجا به رغم تغییرات فاحش نرخ های سود و اضافه ارزش شاهد هیچ تغییری در ارزش و قیمت تولید کالاها نیستیم. این وضعیت بر پایه فرض ما مربوط به سرمایه های دارای شرائط متوسط یا سرمایه های دارای ترکیب آلی میانگین است. ترکیبی که در ابتدا با فرمول $80c+20v$ بیان می شد اما حالا دستخوش تغییر شده و به شکل تقریبی $76c+24v >$ در آمده است. در شکل جدید داده های آن هم می تواند به ترتیب $80c+25v=105$ قیمت تمام شده، $80c+25v+15=120$ ارزش، $15/105 > 14\%$ نرخ سود و $120 \# = 14 > 105k+$ قیمت تولید باشد. (از آنجا که داده ها بعضاً نه اعداد صحیح بلکه کسری هستند، برای سهولت فهم مطلب از سه علامت بزرگتر از $>$ ، کوچکتر از $<$ و تقریبی $\#$ استفاده شده است)

گفتیم که متوسط ترکیب سرمایه اجتماعی اکنون $77c\#+24 >$ است که داده های ارزش افزائی آن نیز به شرح بالا است. حال ببینیم در سایر قلمروهای تولید چه حوادثی رخ می دهد. ابتدا به حوزه دارای شرائط تولیدی بدتر و ترکیب آلی نازلتر مثلاً سرمایه های دارای ترکیب $50c+50v$ ، نگاه کنیم. فرض ما همچنان آنست که زمان و اگر د به شیوه سابق است، تمام سرمایه استوار به صورت فرسایش در تولید محصول جدید مصرف می شود، در این صورت قیمت تولید محصول سالانه $50c+50v+20k(m)=120$ خواهد بود. جستجو را ادامه دهیم، دستمزدها 25% افزایش می یابد، از 50 به بالای 62 می رسد. اگر محصول سالانه به قیمت سابق یا 120 فروش رود، نتیجه $50c+62v+7k=120 >$ خواهد شد که نرخ سود $7/112 \#$ یعنی کمی بالای 6 درصد می شود. دیدیم که نرخ سود جدید متوسط سرمایه اجتماعی بیشتر از 14 درصد بود و با فرض ثابت ماندن شرائط دیگر، سرمایه $50c+62v$ هم باید این نرخ سود را محقق سازد.

بر این مبنا سودی معادل $14\% * 112$ ، حدود 16 خواهد داشت که با فرمول $50c+62v+16k$ به نمایش در می آید. مشاهده می کنیم که با ترقی 25 درصدی مزدها قیمت تولید کالاها با 7% افزایش از 120 به 128 ترقی نموده است. حال محیط تولیدی دیگری را بکاویم که دارای ترکیبی عالی تر از ترکیب سرمایه متوسط مثلا $92c+8v$ است. سود متوسط کماکان 20 و قیمت تولید 120 می باشد. دستمزد به میزان 25% ترقی کرده و از 8 به 10 می رسد. قیمت تمام شده کالاها 102 می شود. نرخ متوسط سود بالاتر از 14% است و سودی که نصیب 102 می گردد هم بالای 14 می باشد. کل محصول کمی بیش از 116 به فروش می رود و قیمت تولیدی از 120 به 116 سقوط می کند. از بررسی همه این حالت ها پیرامون تأثیر 25 درصدی افزایش دستمزد بر نرخ سود عمومی و قیمت تولید نتیجه می گیریم که:

1 - در مورد سرمایه های دارای ترکیب متوسط اجتماعی، قیمت تولید کالا بدون تغییر باقی می ماند.
 2 - قیمت تولید سرمایه های دارای ترکیب پائین تر، بالا می رود، اما این افزایش به نسبت تنزل سودها نمی باشد.
 3 - سرمایه های دارای ترکیب عالی تر شاهد تنزل قیمت تولیدی هستند اما این تنزل به نسبت کاهش سودها نیست.
 با ثابت ماندن برابری ارزش و قیمت تولید کالاها - سرمایه های حوزه دارای ترکیب متوسط اجتماعی، قیمت تولید محصولات کل سرمایه ها نیز با ارزش آنها برابر می ماند. ترقی قیمت ها در حوزه با ترکیب پست تر و افزایش آنها در حوزه با ترکیب عالی تر، همدیگر را خنثی می کنند. در حالت دوم قیمت کالاها ترقی می کند، اما در حالت سوم تنزل می نماید، زیرا سرمایه دار قادر به جبران تنزل اضافه ارزش ها از طریق بالا بردن قیمت ها نیست. در حالت دوم نیز ترقی قیمت ها نمی تواند مانع تنزل سودها گردد. ترقی قیمت های تولید از یک سو و تنزل آنها از سوی دیگر معلول همتراز شدن با سود متوسط جدیدی است که تنزل نموده است. پرسش بعدی آنست که اگر دستمزدها علی العموم کاهش یابد چه تأثیری بر روی قیمت های تولیدی خواهد گذاشت. پاسخ روشن است. عکس آنچه در بالا گفتیم رخ خواهد داد. موضوع را با مثالی روشن سازیم. از سرمایه های دارای ترکیب میانگین اجتماعی آغاز می کنیم. فرض نخست ما وجود سرمایه های با ترکیب $80c+20v$ است. نرخ اضافه ارزش 100% نرخ سود 20%، میزان اضافه ارزش 20، ارزش محصول 120 و قیمت تولیدی نیز 120 است. دستمزدها 25% کاهش می یابند و از 20 به 15 سقوط می کنند. کل سرمایه که قبلا 100 بود حال 95 می شود. میزان اضافه ارزش 25، نرخ آن حدود 166% نرخ سود بالاتر از 26% ارزش محصول 121 و قیمت تولید نیز همین 121 است. تغییر چندانی در ارزش محصول و قیمت تولیدی مشاهده نمی شود. سرمایه های دارای ترکیب پست تر را نگاه کنیم.

شکل اولیه $50c+50v$ با نرخ اضافه ارزش 100%، ارزش و قیمت تولیدی 150 و نرخ سود 50% بود. پس از استقرار نرخ سود متوسط 20 درصدی، ارزش و قیمت تولیدی آن از 150 به 120 رسید. حال با کاهش 25% دستمزدها سرمایه متغیر آن از 50 به 37,5 تنزل می نماید. کل سرمایه از 100 به 87,5 سقوط می کند. نرخ سود جدید کمی بالای 26% است، سهم سود سرمایه 87,5 حدود 23 می شود و بر این اساس ارزش محصول $50+37,5+23=110$ خواهد بود یعنی از 120 به 110 تنزل می کند. قیمت تولید نیز به همین سرنوشت دچار می گردد.

سراغ سرمایه های با ترکیب عالی تر رویم. فرمول اولیه $90c+10v$ ، نرخ اضافه ارزش 100%، نرخ سود 10%، ارزش 110 و قیمت تولیدی هم 110 بود. با استقرار نرخ سود متوسط 20 درصدی ارزش و قیمت تولید از 110 به 120 افزایش یافت. اینک دستمزدها کاهش می یابد و از 10 به 7,5 می رسد. کل سرمایه از 100 به 97,5 تقلیل پیدا می کند. نرخ سود جدید همان گونه که گفته شد بالای 26% است. سهم سود سرمایه 97,5 با این نرخ کمی بیشتر از 25 می شود. در همین راستا ارزش کل محصول حدود 123 است که در قیاس با قبل، 3 واحد بالاتر رفته است. همین